

نقش های برصحیفه خونین تاریخ

پیش از اینکه از رشادت، شهامت و مبارزات قهرمانانه سامایی ها صحبت کنم میخواهم اندکی در رابطه با اوضاع، احوال و شرایط دشوار که سامایی ها اراده کردند کشور را از چنگال خون آشام شوروی نجات بدهند مطالبی به عرض برسانم. در مجموع میتوان ادعا کرد که جنبش دموکراتیک کشور نه تنها تجاوز عریان فاشیستی شوروی را به شکلی که صورت گرفت پیشبینی نمیکردند بلکه هیچگونه آمادگی در برابر یورش چنین سرسام آور نداشتند. علی رغم اینکه براه انداختن جنبش مسلحانه برای سرنگونی رژیم را شعار میدادند ولی در عمل به جز چند میل تفنگچه آنهم در نزد بعضی افراد که با امکانات شخصی خود بدست آورده بودند با هیچ نوع سلاحی دیگر مجهز نبودند. تنها سلاح کلاشینکوفی بود که دگرمن یعقوب انسان آزاده یکه در کودتای داود خان وزارت مخابرات را تسخیر و سپس فلج کرده بود و به زودی به ماهیت فاشیستی رژیم داود پی برده و با آنها قطع رابطه کرده بود با خود حمل میگردد، میتوان گفت از سلاحهای پیشرفته نزد افراد وابسته به جنبش دموکراتیک بود. قابل یادآوری است که دگرمن یعقوب یکی از اعضای سازمان سازا بود و بنا بر روابط نزدیک که عبدالمجید کلکانی رهبر پرافتخار ساما که بعداً تشکیل شد با سازمان سازا داشت در خانه یکی از رفقای او چهار ماه مخفی بود.

بعد از کودتای داود شعله یی ها بطور قیاس ناپذیری پراگنده شدند. گرچه انشعاب یک عده به رهبری انجنیر عثمان با پخش نوشته ای به نام پس منظر که عمدتاً به خاطر آگاه نساختن اوز موجودیت سازمان جوانان مترقی بود ولی موضوعات سیاسی مانند موضعگیری در رابطه با ستم ملی در افغانستان و عدم توجه به روستاها و براه نینداختن جنبشهای دهقانی و غیره هم در جمله انتقادات بود. اما حرکت انتقادی که بعداً به صورت چشم گیر رشد کرد حرکتی به نام گروه انقلابی به رهبری داکتر فیض بود. گرچه داکتر فیض در گزارش از دیدار خود در زندان دهمزنک با انجنیر عثمان در همان روز طرفداری خود را از نظرات انجنیر آشکار کرد ولی بنا به گفته داکتر شاکر که وی داکتر فیض همزمان از موجودیت سازمان جوانان باخبر شدیم. داکتر فیض در جریان دیدار با داکتر در نظرات خانه کابل موضوع سازمان را با وی در میان میگذازد و داکتر فیض بعد از آن به انتقاد علنی خود از سازمان ادامه میدهد و داکتر شاکر سکوت میکند. اما بنا به گفته ای آنها چند ماه پیش از انتشار پس منظر به عضویت سازمان جوانان مترقی جلب شده بودند.

دوست من که در جریان جدایی داکتر فیض از جریان شعله جاوید بود چنین فکر میکند. در دوران زمام داری داود خان جریان به یکسلسله نارضایتی های صفوف و انتقادات اکثراً موجه مواجه شد. داکتر فیض با اینکه فکر نمیشد توانایی همچو حرکت را که جریان را پارچه پارچه کند داشته باشد اما برخورد پسیف رهبری و نپرداختن به جواب اعتراضات و انتقادات صفوف باعث شد تا داکتر فیض در رأس انتقادیون قرار گیرد. گرچه بنا به گفته دوست من حیدر علی لهیب یکبار در حدود سه ساعت با اینکه مخفی بود با داکتر فیض در خانه وی در کارته چهار نشست داشت اما به نتیجه نرسیدند. باید تذکر بدهم در مورد اینکه این دیدار به ابتکار شخصی بود یا دستور سازمانی دوست من چیزی نمیداند. مسلماً نمیتوان نقش نشریه سازمان انقلابی ایران را در شکل گیری نظرات داکتر فیض نادیده گرفت. البته دیری نگذشت که عملکردهای داکتر فیض منجر به جدایی یک عده افراد مانند انجنیر توریالی و محمد اشرف و دیگر افراد شد. آنها چندی بعد گروه دیگری به نام اخگر به رهبری انجنیر توریالی تشکیل دادند.

حال که نامی از انجنیر توریالی برده شد میخواهم درباره شخصیت وی کمی صحبت کنم. انجنیر توریالی انسان پاک باز که جز به رسالت انقلابی و به مردمی که همانند خودش در بدترین شرایط فقر و بیچاره گی زندگی میکرد به هیچ چیزی دیگر نمی اندیشید. او در سال اول تحصیل در دانشکده انجنیری علاقه مند جریان شعله جاوید شد و دیری نگذشت که با داکتر فیض رابطه برقرار کرد. توریالی با استعداد خاصی که در فراگیری علم و دانش داشت نه تنها از دانشکده انجنیری با درجه ممتاز فارغ شد بلکه در مدت بسیار کم توانست سطح دانش سیاسی و اجتماعی خود را به درجه باورنگردنی رشد دهد. به یاد دارم که من در سفری که به جرمنی داشتم نبشته ای در رابطه به فلسفه هگل که انجنیر توریالی نوشته بود با خود داشتم. من که در آلمان قرار بود با رفیق دانشمند و مبارز نستوه عبدالقیوم رهبر دیدار کنم در جریان صحبت من نبشته را به ایشان دادم بدون اینکه نام نویسنده را تذکر بدهم. فردای آنروز زمانیکه استاد رهبر را دیدم با تبسم به من گفتم که این نبشته باید از رفیق مجید باشد. من برایش گفتم نه یکی از رفقا این را نوشته است. رفیق رهبر با اینکه احساس خوشی در چهره اش آشکار بود به من گفتم که جای بسیار خوشی و امیدواری است که رفقای ما در شرایط بی اندازه دشوار و محدودیت فرهنگی توانسته است تا این حد رشد کنند. انجنیر توریالی بعد از فراغت از دانشکده انجنیری در بانک زراعتی شامل کار شد و از موقعیت خوبی برخوردار بود ولی با وجود تحمل فقر ورنجهای فراوان در زندگی این موقعیت کوچکترین سکتگی در اراده استوار و کارگرد های انقلابی وی به وجود نیامد. انجنیر با ساما رابطه نداشت و آخرین خبر که از وی داشتم که در پشاور آمده با گروه از مجاهدین در کنز رفته و در جبهه جنگ شهید شد.

داکتر فیض همیشه رفقا را در منزل خود میدید آنهم در گراچ خانه و جالب اینکه سقف گراچ با ورقپاره های کهنه روزنامه ها مزین شده بود. اما زمانیکه برای تقسیم میراث پدرش در قندهار و به سبب ترس از برادران خود که به گفته خودش با آنها روابط نیک نداشت،

محمد اشرف را به حیث بادی کارد با خود می برد ، حد اقل برای افراد معدودی آشکار میشود که پدرفیض یکی از زمین دارهای بزرگ قندهار است. البته داکتر فیض در این عرصه تهیدست نمایی نه اولین شخصی است و نه آخرین. در هفتاد ، هشتاد سال گذشته نه تنها در افغانستان بلکه در بسا از کشور های جهان عده زیادی از وابستگان جنبش چپ ، با آنکه منشأ از طبقات بالای کشور خویش داشته اند خود و نیاکان خویش را از محرومان جامعه جلوه داده اند. غافل از اینکه فرید ریش انگلس ، روزا لوکزامبرگ ، فیدال کاسترو و خالد بکناش ریشه درسرمایه داری بزرگ و زمین داری بزرگ داشته اند.

عبدالمجید کلکانی با داکتر فیض رابطه داشت و اینکه این رابطه در کدام زمان برقرار شد من نمیدانم اما این رابطه تا چندی قبل از ایجاد ساما ادامه پیدا میکند. بنا به اظهارات یکی از دوستان زمانیکه داکتر فیض به دیدن دوست ما به خانه اش می رود دوست ما از آمدن داکتر فیض به رفیق مجید که در داخل خانه است خبر میدهد. ولی رفیق مجید نمیخواهد داکتر فیض را ببیند. البته این قطع رابطه همزمان بود با جر و بحث در مورد پذیرش مشی مستقل ملی و تفاوت بین دوسیاست جمع و جذب بین دوستان که به خاطر ایجاد ساما گرد آمده بودند.

بعد از کودتای خلقی ها و پرچمیها به ابتکار رفیق مجید سیاست جمع یعنی ایجاد هماهنگی بین همه گروه ها و افراد بود که زمانی زیر چتر شعله جا وید گرد آمده بودند و بعدا به نقطه نظرهای متفاوت سیاسی رسیده بودند. در این رابطه باید اذعان نمود که این موضع گیری عالمانه و مبتکرانه رفیق مجید در شرایط و اوضاع خاصی همان زمان و تلاش خسته گی ناپذیر ایشان چه در رابطه با تماس گرفتن با اکثر افراد و چه در رابطه با برخورد متواضعانه و احترام گذاشتن به نظرات مختلف دوستان تنها میتوان از رهبر با درایتی چون عبدالمجید انتظار داشت.

با در نظر داشت شرایط دشوار مبارزاتی آنزمان نه تنها رابطه برقرار کردن با افرادی که روابط با آنها به کلی قطع شده بود یکی از چالش های بزرگ بود بلکه جمع کردن این افراد در زیر یک سقف نهایت پنهان کاری را ایجاب میکرد که تقریباً همه به دوش توانای گروه عبدالمجید بود. بر علاوه اختلافات فکری که در جریان تشدد و پراکندگی شعله یی ها بین افراد به وجود آمده بود و هر کدام برداشت های خاص خود را از شرایط موجود و برخورد نقدانه از گذشته جنبش داشتند ایجاب میکرد تا راهکار و راهبرد نوین با در نظر داشت اوضاع مشخص کشور اتخاذ کرد. نقطه نظرهای که باعث جرو بحث شد ابتدا توسط شاهپور روبین یار و تاندازه یی داکتر صاحب سید هاشم صاعد مطرح شد اما با شرکت نادر علی پویا فضای جرو بحث به کلی دگرگون شد. ایشان با قدرت تحلیل و تجزیه و شبوه استدلال استوارانه نه تنها به قناعت دوستان پرداختند بلکه موقفانه نظرات خود را به کرسی نشانند. آگاهی عمیق و دقیق از تاریخ و فرهنگ کشور و مطالعات گسترده مکاتب مختلف فکری هزار ساله کشور و برخورد نقدانه با آنها در مقایسه با جریان فکری بیگانه و استفاده از جنبه های مثبت آنها نادر علی پویا به یک دید که با افکار متداول وقت سازش نداشت دست یافته بود. هر نظر که از طرف ایشان طرح میشد با تذکر " خود ویژگی جامعه " که شرایط مشخص جامعه از آن استنباط میشد به آسانی مورد پذیرش طرف قرار میگرفت. عبدالمجید کلکانی احترام خاصی به نادر علی پویا داشت. روزی با عبدالمجید کلکانی در مورتربوم و من این خبر را که نادر علی پویا در جلسه که قرار بود چند روز بعد دایر شود بنا بر مشکلاتی که دارند شاید شرکت نکنند برایش گفتم. عبدالمجید با لحن خاصی گفت که نادر جان باید در جلسه باشد و من مشاهده کردم که وی چه احساس نسبت به نادر علی پویا دارد. اما افسوس که بنابه گفته خودش وی حیوان ناطق بود نه حیوان کاتب و اثری از او به جا نمانده. و باید بی گزافه تذکر دهم که شهادت نادر علی پویا کشور ما را از حضور سیاسی یک نظریه پرداز نابغه بالقوه محروم ساخت.

دشواری شرایط آنزمان را به ویژه برای رفیق مجید میتوان چنین خلاصه کرد. تعقیب و پیگرد از طرف رژیم خلقی ها و پرچمیها ، شناسا بودن افراد شعله یی از طرف خلقیها و پرچمیها بر خلاف رژیم های سابق، عدم آمادگی دوستان در داشتن مخفی گاه به استثنای گروه رفیق مجید، یکی از ضرباتی که میتوان گفت بادر نظر داشت مراحل آغازین فعالیت های ساما تقریباً کمر شکن بود ، افشا شدن مخفی گاه ویسل آ باد بود. این مخفی گاه قبلاً توسط خلقیها کشف شده بود اما با جمع شدن افراد و گروه ها که بسیاری آنها مخفی گاه نداشتند و تنها گروه مجید کلکانی از چنین امکانات برخوردار بود و ناگزیر بود بعضی از این امکانات را در اختیار دوستان قرار میداد و با در نظر داشت ایجابات مخفی کاری و قت که نمیشد افراد بسیاری را در یک جاه تعبیه کرد، یک تعداد دوستان به ناچار از مخفیگاه ویسل آ باد استفاده کردند. بعد از اینکه خلقیها دو باره این مخفیگاه را مورد حمله قرار دادند آنها مانند یک دام برای گرفتاری دوستان آنرا بکار بردند طوری که در ظرف کمتر از دو هفته پانزده الی بیست کدروی ورزیده ساما را به دام انداختند. خلقیها بعد از اینکه بالای این مخفیگاه حمله کردند گروهی از افراد خود را در آنجا مستقر ساختند بدون اینکه کدام تغییری در نمای ظاهری خانه بیاورند. دوستان که بنا به شرایط دشواری مخفی کاری از حمله به آنجا نمیتوانستند آگاه شوند و دوستان که از ولایات مختلف می آمدند همه به دام افتادند. این ضربه باعث شد تا تمام وظایفی را که هر یک این کدرها به عهده داشتند به دوش عبدالمجید کلکانی بیفتد.

بعد از کودتای خلقیها حوادث در کشور به سرعت بیسابقه ای به وقوع می پیوست. نشست های تشکیلاتی ، ملاقات دوستان که از ولایات مختلف مانند نیمروز ، هرات ، مزار ، جلال آ باد ، لغمان ، فراه ، پل خمری و هزارستان به کابل می آمدند ، فرستادن کادر های سیاسی و نظامی به نقاط مختلف کشور مانند پنجشیر ، نیمروز ، هرات ، مزار و هزارستان و غیره ، تهیه حداقل امکانات مالی و از همه مهمتر

شرکت در بعضی حرکت های نظامی که در آن دوره با الهام نادرست که از پیروزی کودتای داود و خلقیها در بین افراد نظامی شور و شوق به وجود آورده بود. همه دشوار ترین وظایف بود که صرف میتوان از عهده برآمدن آنرا از ابر مرد چون مجید کلکانی توقع داشت. رفیقی به من میگفت که ایشان سه بار به دوستانی که در مکرویان زندگی میکردند احوال میداد که منطقه را ترک کنند. زیرا به اساس تصمیمی که بین نظامیان گرفته میشد قوای راکتی که در سیاه بینی مستقر بود ارک را مورد حمله قرار میداد و امکان داشت که بعضی راکت به مکرویان نیز اصابت بکند. همچنان وی میگفت که من دو بار با اینکه شکل و شمایل من بارفتن به کارنیز یون عسکری سازکار نبود به خاطر احوال دادن شروع حرکت نظامی به فرقه قرغه رفتم. با تمام این مسولیت ها مجید کلکانی میبایست از تمام گوشه و کنار کشور آگاه میبود و دوست من در این مورد میگفت زمانیکه من رفیق مجید را در موتر انتقال میدادم وی با خم کردن خود و نزدیک ساختن به من از جریانات که در شهر میگذشت خود را آگاه میساخت. بر علاوه در چنین شرایط مسولیت نوشتن شبنامه ها، اعلامیه ها هم به دوش ایشان بود. من چند بار که رفیق مجید را دیدم پارچه های کاغذ را از جراب خود میکشید و در آن یاد داشت هایی بود که در نوشتن شب نامه ها و اعلامیه از آن استفاده میکرد.

اعلامیه جبهه متحد ملی

جاوید باد پیوند خون خلقها و اقوام سراسر کشور

روس اشغالگر در سر اشیب رسوایی و تباهی

در سنگر اعتصاب ببر انقلاب خفته است

خروش رعد در پکتیا

فاجعه است یا حماسه

اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

اولین شبنامه « جاوید باد پیوند خون خلقها و اقوام سراسر کشور » بود. پخش شبنامه در روز هایی که در اثر گیر و گرفت دولت پولیسی خلقیها نه تنها شهر کابل از سکنه تخلیه شده بود بلکه جا سازی جاسوسان خلقیها در هر پنج قدمی سهامت باور نگرندی را لازم داشت. دوستی جریان چاپ و پخش این شب نامه را چنین بازگو میکند. روزی محمد اشرف که یکی از بنیان گزاران ساما بود نزد آمد و با چهره متبسم همیشگی که هنوز هم بعد از بیش از سی سال در خاطره ام زنده است با شوخی ملیح گفت «بگی ایره چاپ کن. درباره قوم تان است.» محمد اشرف آگاه بود که من سالها قبل با امکانات کاملا شخصی گستردنی را از پاکستان خریده و به کابل آورده بودم و فکر میکنم که یگانه گستردنی بود که در اختیار جنبش چپ بود. گاهی نزد سازمان جوانان و زمانی نزد گروه انقلابی و بالاخره در خدمت ساما بود. مشکلات دیگر خرید کاغذ بود زیرا در زمان خلقی ها خرید چند صد کده کاغذ از قرطاسیه فروشی که مورد اعتماد نمیبود خطر جدی را در بر داشت. محمد اشرف نشانی قرطاسیه فروشی که در سپاهی گمنام واقع بود به من داد. من که موتر خود را بدون اجازه دولتی رنک تکسی کرده بودم با یک چادر شب که در خانه بود گرفته راهی قرطاسیه فروشی شدم. کاغذ هارا در چادر شب جاداده و خواستم در موتر بگذارم که چادر شب کفید و کاغذ ها همه در سیت موتر تیت شد. کاغذ هارا به خانه آوردم و شبنامه را چاپ کردم. محمد اشرف بخشی زیادی شبنامه را گرفت و قسمت آنرا به من داد و گفت که آنرا به دوست بسیار عزیز و دانشمند رفیق سردم عرض توضیح برسانم. من در خیر خانه رفیق سردم را دیدم و شبنامه هارا به وی دادم. داؤد سردم از فرزندان سرزمین ستم کشیده پروان است که گذشته از قابلیت ها به حیث استاد خبیر ریاضیات، شاعر، نویسنده و گردآورنده عناصری از فرهنگ مردم نیز بود و جای بسیار تأسف است که این آخر دیدار من و رفیق سردم بود.

رفیق مجید با تشخیص شرایط سیاسی کشور ایمان راسخ به براه انداختن یک جنبش ملی سرتا سری در کشور داشت و صادقانه در عمل در جهت ایجاد چنین جبهه ای کار میکرد که پخش اعلامیه جبهه متحد ملی انعکاس ایمان راستین و نظرات داعیانه رفیق است. این رهبری آگاهانه او بود که ساما حد اقل تلفات را در مقایسه با وظایف انقلابی که در دشوار ترین شرایط مبارزاتی به پیش میبرد، متحمل شد. دید و بازدید با افراد نظامی که هیچ سابقه شناخت با آنها از قبل وجود نداشت و شرایط طوری بود که نمیتوانست به خواست دوستان که در قوای عسکری بودند و یگانه امید شان مجید کلکانی بود لیبک نگوید. سامایی ها حد اقل در ده حرکت نظامی شرکت کردند که تقریبا میتوان ادعا کرد که نه حرکت در اثر نفوذ کج ب و جاسوسان خلقی افشا شد و حلقات مرکزی آنها گرفتار و یامجبور به خنثی کردن عملیات شدند. در حرکت چند اول هیئت مرکزی با کشف جواسیس دولت، حرکتی را که باید در تمام شهر کابل هم زمان براه میافتاد، تصمیم گرفتند تا عملیات صورت نگیرد. ولی رابط کمیته چنداول نتوانسته بود کمیته را از تصمیم هیئت مرکزی باخبر سازد.

مجید کلکانی آمیزش خاصی با اقوام مختلف در کشور داشت و با استفاده از تجربه طولانی روابط با این اقوام به نقطه نظرهای پیشرفته و بکر دست یافته بود که حتی در شرایط کنونی میتواند رهنمود کاربردی برای حل بغرنجترین چالش که امروز کشور ما بد آن مواجه

است از آن مستفید شد. ایشان در رابطه با اهداف ملی و خواست های قومی برای خواست ملی ارجعیت قابل بود اما خواست های قومی را از نظر دور نمداشت. مجید آغا راه درست حل مسئله ملی و قومی را آگاه شدن از تفاوت های قومی و برسمیت شناختن این تفاوت ها و جستجو برای یافتن راه توافق برسر این تفاوت هامیدانست نه نادیده گرفتن و از بین بردن این تفاوت ها. این دو موضعگیری میتواند تأیید کننده عملی نظرات وی باشد. زمانیکه غند حسین کوت خلع سلاح شد رفیق مجید قسمتی از آن سلاحها را برای هزارستان تخصیص داد و تسلیم یک عده از دوستان هزاره نمود از آنجایکه قبیله کرایان همیشه از نزدیکی قوم تاجیک و هزاره در هراس اند حزب اسلامی گلبدین که از لباس مذهبی به عنوان روپوش خصلت قبیله گرایی خود استفاده میکند ایجاد جبهه ای در چهاردی غور بند دوستان را باسلاح دستگیر میکنند و در آخریه وساطت حاجی نادر قومندان جبهه ترکمن دوستان را می شوند ولی سلاح مصادره میگرد. رفیق مجید با درک از وجود تفاوت های قومی در افغانستان در جهت ایجاد گروه های قومی برخورد خلقانه و کاربردی داشت. رفیق حتی در اوایل روند تشکیل سازمان ساما به حقوق اقوام مختلف احترام داشت و در عمل در این راه استوارانه گام بر میداشت. من به یاد دارم روزی در جریان صحبتی که داشتیم به من گفت در هفته آینده من یک رفیق را به شما معرفی میکنم که در مناطق مرکزی روابط زیاد دارد و بهتر است که شما چون از آن مناطق هستید میتوانید کارها را بهتر منظم بسازید. با تأسف در هفته آینده برای احوال دادکه رفیق یک روز قبل گذشته شد. چندی بعد من خبر شدم که رفیق محمد عزیز طغیان بود که توسط یک خلقی در دهمزنک شناسایی میشود و با بایسکل پنجر در حال جنک و گریزو فیر تفنگچه ای که با خود دارد خود را تا پل آرتل میرساند. اینجاست که موتر گزمه با چهار سرنشین خلقی و مجهز با کلانشیکوف از سمت چنداول ظاهر میشود و عزیز طغیان با خلق حماسه ای در پل آرتل توسط خلقیها از پا در افتاد و این حادثه انعکاس وسیعی در شهر کابل داشت.

همچنان ساما روابط گسترده ای با احزاب و گروه های مختلف سیاسی و قومی در سطح جبهه برقرار ساخته بود. یکی از این احزاب حزب آزادی بود. جا دارد در اینجا از دوست عزیز ما محمد اشرف یادی کنیم. بعد از اینکه اکثر کدرهای رهبری ساما ضربه خورد این محمد اشرف بود که داؤ طلبانه و با آغوش باز مسولیت بس بزرگ و خطیر تشکیلاتی را که بردوش مجید کلکانی گرانی میکرد قسما به عهده گیرد. آخرین باریکه محمد اشرف را دیدم در خانه سید محمود بود. خسته به نظر میرسید. با بایسکل از راه دور آمده بود قطره عرق در پیشانی دیده میشد. بعد از تبادل معلومات و فعالیت های هفته وار به من گفت که باید رابط حزب آزادی را در کوتاه سنجی ببینم باهم خداحافظی کردیم و گفته همیشه کی را تکرار کردیم مواظب باش. همان روز در دامی که خلقیها در اثر اعتراف یکی از اعضای حزب آزادی در محلی که قرار بود محمد اشرف با وی ملاقات کند گذاشته بودند افتاد.

محمد اشرف با اینکه کوله بار کلان ازرار و اسرار سازمانی، روابط تشکیلاتی وسیع و نشانی های کلیدی رهبران سامایی ها با خود حمل میگرد برای بیش از دو ماه در مقابل نا انسانترین شگنجه های جسمی و روحی با شهامت و جسارت باور نگرندی ایستاد و لب از لب نگشود. اما روزی در صبحگاهی در خانه من دق الباب شد. بیرون شدم. محمد مختار برادر محمد اشرف که با پوشیدن لنکی تغییر قیافه داده، منتظر است. برای گفت که خلقیها بالای خانه حمله کرده و بعضی کتاب ها و نوشته ها را با خود بردند. همچنان تذکر داد که در موتر خاد که در فاصله دور تر توقف داشت فردی بود که خانه ای ما را به خاد نشان داده است. من بعد از اینکه ایشان را داخل خانه رهنمایی کردم خودم به سراغ رفیقی رفتم تا وی را از جریان آگاه سازم. زمانیکه رفیق را دیدم و موضوع را با وی در میان گذاشتم دو ست من با روابطی که داشت لستی را از جیب خود کشید در آن لست در حدود ده نام را دیدم به شمول نام محمد اشرف و اسم مستعار من با وظیفه تکسی رانی. جریان از این قرار بود. بعد از اینکه من با تعدادی از دوستان با گروه انقلابی قطع رابطه کردیم حرکتی را به نام اخگر براه انداختیم. این حرکت بزودی از هم باشید و عده ای با پشتیبانی دوستی به نام خلیل که از جرمنی آمده بود به فعالیت خود تحت همان نام ادامه دادند. در رهبری آن فردی بود به نام مستعار فکر میکنم مصطفی. در همان روزها برای ما گزارش های میرسید که دوستان اخگری در بین اعضای خود دو نظر را تبلیغ میکنند. یکی اینکه جنک در افغانستان بین امپریالیسم سیاه و امپریالیسم سرخ است و مانباید در این جنک شرکت کنیم و دیگر اینکه ما برای حفظ نیروهای خودی در صورت گرفتار شدن افراد گروه های دیگر را که با آنها شناسایی داریم افشاسازیم. همین مصطفی بود که بعد از گرفتار شدن در زیر شگنجه با خاد همکاری میکند و سوار بر موتر خاد خانه های افرادی را که میشناسد به خاد نشان میدهد. با اینکه در لست که در نزد رفیق بود من با اسم مستعار و شغل تکسی رانی معرفی شده بودم ولی از آنجایکه مصطفی خانه مرا دیده بود من خانه را ترک گفتم. دوز بعد گزارش رسید که مصطفی زیر شگنجه جان داده. اما خبر جان گداز این بود که بعد از سه چهار هفته که زندانبان پل چرخه لباس های محمد اشرف را میگردت در آن هفته از گرفتن آن خودداری کردند. همه میدانند که نگرفتن لباس در پل چرخه خبری بدی را به دنبال داشت.

دوست من همچنان از دوست دیگری به نام عبدالقدوس مشهور به ماما که در همان مقطع زمانی و در شرایط خاص محدودیت های فرهنگی یکی از اندیشمندان و نظریه پردازان وقت بود یاد میکند. من دقیقاً در روزی که ترکی توسط امین کشته شد توسط اعضای خاد بازداشت شدم. زمانیکه مرا از دفتر به موتر خاد که در سرک منتظر بود بردند و برای مدت تقریباً نیم ساعت مرا در موتر نگهداشتند و این سختترین انتظار بود که من در تمام عمرم به یاد دارم. زیرا در همان روز هشت نفر از اعضای برجسته و حلقه مرکزی ساما در خانه من مخفی بودند. نگرانی من این بود که با حد اکثر مراعات مخفی کاری در کجا اشتباه رخ داده تا خاد مرا بازداشت کرد. تشویش عمده من این بود که خلقیها شاید به خانه من حمله کرده و بعد به سراغ من آمده و تشویش بیش از حد در باره سرنوشت دوستان که

درخانه بود مرا انزیت میکرد که ناگهان چشمم به یکی از خانم های که با من همکار بود افتاد و متوجه شدم که او را هم بازداشت کرده اند. بادیدن این خانم احساس آرامش خاصی به من دست داد و این فکر در ذهنم خطور کرد که هر چه است از داخل دفتر است و موضوع خانه در میان نیست. به هر ترتیب بعد از اینکه دو نفر دیگر را که از دوستان من بودند و یکی آن دوست بسیار نزدیک و انسان آگاه جناب روشنا برادر شهید شاه پور روبین یار، یکی از اعضای مرکزی ساما، که در خانه مخفی بود، درموتور آوردند و مارا به شش درک که یکی از شعبات خاد در آنجا بود بردند. جاه دارد در اینجا از یکی از زندهای شجاع و متهور که تنها همکار من بود خانم شریفه خوکیبانی یاد کرد. من نمیدانم چه وقت و چرا من به این خانم محترم گفته بودم که پدرم در فلان منطقه کار میکند. بعد از اینکه مرا خادیسست ها بازداشت کردند این خانم شوهر خود را که در دانشگاه کابل استاد بود می خواهد و بعد از دوساعت پرس و پال در حالیکه تنها نام پدرم را میدانستند پدرم را پیدا میکنند و برایش میگویند که فرزندت دیر به خانه می آید. پدرم که اوضاع را به ویژه در رابطه من از دور بطور دقیق زیر نظر داشت این خبر را جدی گرفته و با عجله خورا به خانه میرساند و خطاب به دوستان که در خانه مخفی هستند میگوید " بچه مرا بردند حالا مربوط به شما است میخواید بمانید یا بروید." دوستان که میدانستند و تجربه داشتند که خلقیها بعد از گرفتاری افراد به خانه حمله میکنند همه خانه را ترک گفتند. همه به جاهای محفوظ رسیدند به جز از رفیق دانشمند ماعبدالقدوس مشهور به ماما که از هرات بود. وی زمانیکه به مخفیگاه خود بدون قرار قبلی میروید خلقیها قبلا منطقه را در محاصره داشتند و رفیق گرفتار میشود.

مشاهده به دار آویختن پدر در سن شش سالگی توسط هاشم خان جلا، دشواری زندگی از ایام طفولیت، زندگی در تبعید، ادامه زندگی در نقاط مختلف کشور و آمیزش با افراد و اشخاص متنوع با فرهنگهای متفاوت و بالأخره در دوران زندگی سیاسی شرکت مستقیم در مذاکرات با اکثر احزاب و گروه های سیاسی کشور، شرکت بکاربردی و فعال در همه جنبش های مردمی و دید و باز دید با شخصیت های سیاسی، فرهنگی و مطرح در کشور و از همه مهمتر شیوه زندگی عیاری با جهان بینی انسانی همه رفیق مجید را به انسان با عزم پولادین و نترس، رهبر با درایت و کاردانی قیاس ناپذیر، رفیق دلسوز، مهربان و صمیمی بدل ساخته بود. خودش میگفت روزی در خانه یکی از دوستان بودم صاحب خانه نزد من آمد و گفت که خانه تحت تعقیب است و پولیس ها کوچه ها را بسته کرده اند. من به صاحب خانه گفتم که شما دروازه خانه را چهار پلاق باز بگذارید. صاحب خانه با اینکه از این گفته ناراضی به نظر میرسید اما همین کار را کرد و بعد از نیم ساعت پولیس ها همه بار خود را بستند و محل را ترک گفتند. روزی رفیق مجید را از خانه محمد اشرف به سمت دوراهی پغمان میبردم. همانطوریکه تذکر رفت دوران بره انداختن حرکت های نظامی بود و من با هیجان خاصی به صحبت شروع کردم و این مطلب را چند بار تکرار کردم که حوادث به سرعت جریان دارد باید حرکت های نظامی هر چه زود تر بره بیفتند. مسیر راه سرک خامه بود. رفیق خاموش بود ناگهان تایموتور به خورده جویی که در کنار سرک بود اصابت کرد و موتور تکان خورد. رفیق با بسیار قیافه آرام روی خود را به طرف من کرد و گفت " دوست عزیز اگر انسان بسیار عجله کند بعضی اوقات تایموتورش به جوی اصابت میکند."

این موضوع را از چندین دوست که با رفیق در تماس بود شنیده و من هم دوسه بار متوجه آن شده ام. هر مسئله را که نیاز به بحث داشت اگر با رفیق در میان میگذاشتی ابتدا رفیق با تمام وجود و بسیار با دقت و سکوت تام به شما گوش میداد. سپس شروع به سخن میکرد به شیوه بی که طرف در آن بحث فکر میکرد به تأیید سخنان وی رفیق صحبت میکند ولی در آن خرم توجه میشد نظر رفیق مجید را که در نقطه مقابل نظروی بود من حیث نظر خود قبول کرده است.

در ارتباط به احساس مسئولیت انسانی که عبدالمجید کلکانی در مقابل رفقا داشت و میتوان گفت که نمادی از عیاران و جوانمردان خطه خراسان بود دو حادثه را بیان داشت. حادثه بی درکارته سخی به وقوع پیوست. در جریان تهیه مولوتوف بمبی اشتباها منفجر میشود و دو برادر که در آنجا بودند یکی زخمی و دیگری جان خود را از دست میدهد. آغاز قیود شبگردی در زمان خلقی هاتا ساعت ده شب بود و بایست منتظر بود هوا گرگ و میش شود تا جسد رفیق را به خاک بسپارند. بلی در شرایط اختناق خلقیها و گج ب و انسان مبارزی چون رفیق مجید که همه توله سک های پرچمی، خلقی و روسی شب و روز کوچه به کوچه و خانه به خانه برای دستگیری وی در پرس و پال هستند تصمیم میگیرند که جسد رفیق را به خاک بسپارند. مجید کلکانی با دو رفیق دیگر در شروع تاریکی شب راهی قبرستان در کارته سخی میشوند و خودشان قبر میکنند و بعد از اینکه جسد را در قبر میگذارند رفیق مجید بالای قبر سخنرانی میکند به این محتوا که زندگی و مرگ یک مبارز را که در تاریکی شب، بی کس و کوی و تنها با سه رفیق را با زندگی وطن فروشان و نوگران روسها مقایسه میکند.

آیا بعد از اینکه مجید کلکانی و صدها انسان آزاده سامایی تیر باران شدند، کسی بود که بالای قبر آنها سخنرانی کند؟

در جو اختناق که روسها با نوکرانش در کشور و به ویژه در کابل ایجاد کرده بود هر فرد سامایی به خصوص در کنار آزاده بی چون رفیق مجید حادثه بود چون در هرکام خطری نهفته بود و کام برداشتن کنش بود با قبولی هرگونه خطرها. باید تذکر بدهم که باوجود شنیع ترین جو اختناق با بودن در کنار مجید کلکانی عجیب احساس آرامش و امنیت برای انسان دست میداد. اینک مثال دیگری از علایق مجید کلکانی در مقابل رفقا.

روزی او را به منطقه ده میل دور تر از کوتاه سنکی میبردیم. راه خرابه بود و کوچه بسیار تنگ و تاریک و تقریباً کوچه برای راندن موتر یکطرفه بود. بعد از اینکه فاصله زیادی را طی کردیم و به مقصد رسیدیم در انتهای کوچه یک میدانی کوچک بود و من میخواستم موتر را دور بدهم مجید آغا از موتر پایان شد و در حدود ده دقیقه مرار هنمایی میکرد و من که در مورد رفیق نگران بودم چندین بار اصرار کردم که رفیق باید صحنه را ترک بگویدولی او تا زمانیکه موتر دور نخورد و به کوچه مستقیم نشد محل را ترک نکرد.

محمد ابراهیم فتا

مورخه مارچ ۱۸ ۲۰۱۸